

فردوسی و اتهام زردشتی‌گری^x

حسن منتصب مجابی

عضو هیأت علمی دانشگاه رازی - کرمانشاه

چکیده

از آنجا که بخش مهمی از داستانهای شاهنامه به دوره پس از پیدایش زردشت و گسترش دین او در ایران مربوط می‌شود و همین امر سبب گردیده است تا افسانه‌های باستانی ایران، جلوه‌هایی از این آیین را منعکس کند و به گونه‌ای در قصه‌های شاهنامه تأثیر بگذارد، مجالی را فراهم آورده تا برخی با تفسیرهای شخصی کوشش کنند فردوسی را متمایل به زردشتی‌گری معرفی کنند. در این مقاله، ابتدا به مهمترین اظهارنظرهایی که در این زمینه مطرح شده اشاره می‌گردد و آنگاه با استناد به متن شاهنامه، عقیده فردوسی نسبت به دین زردشت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه: فردوسی، شاهنامه، اسلام، زردشتی‌گری.

آیا شاهنامه مروج زردشتی‌گری است؟ آیا این ادعا که فردوسی قلباً به آیین ایران باستان متمایل بوده واقعیت دارد؟ قبل از پاسخ به هرگونه سؤالی در این زمینه، ابتدا آرا و نظریات

* - این مقاله برگرفته از پروژه ملی با نام «تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی» است که با حمایت شورای پژوهش‌های علمی کشور انجام گرفته است.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۱/۲۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۲/۳/۸



مختلف را در این زمینه بررسی می‌کنیم تا بتوانیم با مقایسه تطبیقی این آرا با متن شاهنامه به گونه‌ای منطقی و مستند، نتیجه‌گیری کنیم.

تمایلات زردشتی‌گری

"این منظومه بزرگ که ناظم خود آن را کاخی بلند از نظم خوانده، هم اثری است ملی و تاریخی و هم منظومه‌ای است حماسی و پهلوانی و هم مجموعه بزرگی است از نصایح و حکم.

چه از زبان دانایان و حکیمان قدیم و چه از بیان گوینده توانای آن."^۱

"چنین می‌نماید که این همه پاکیزگی و شرم و آزر در زبان و سخن فردوسی از یادگارهای فرهنگ باستانی ایران، و آن ناحفاظیها و پرده‌دریها و تعبیرات ناپسند و دل‌آزار در سخن دیگران از تأثیرات فرهنگهای غیرایرانی است."^۲

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین زنده گشت از همت فردوسی سحرآفرین تازه گشت از طبع حکمت‌زای فردوسی به دهر آن چه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین آنچه گفت اندر اوستازدهشت و آن چه کرد اردشیر بابکان تا یزدگرد بافرین زنده کرد آن جمله فردوسی به الفاظ دری اینت کرداری شگرف و اینت گفتاری متین."^۳

"فردوسی ... در همه جای شاهنامه آئین کهن ایرانی و دین زردشت را می‌ستاید و پهلوانان ایران را به بیداری و خداشناسی وصف می‌کند."^۴

"فردوسی به آئین زردشت و به هم‌میهنانی که به آئین نیاکان وابستگی داشته‌اند مهر می‌ورزیده، که به هیچ روی با تعصب و افراط سخت سنت نمی‌خوانده است."^۵

"یکی از پارسیان هند به نام جهانگیر کویاجی در پژوهشهایی درباره شاهنامه به ترجمه جلیل دوستخواه، پیوند بسیاری از ابیات شاهنامه را با متون پهلوی نشان داده است."^۶

"هرچند اشاره‌های نارسایی به شیوه برخورد فردوسی با زردشتی‌گری، اسلام و دیگر دینها شده، اما تاکنون هیچ کوششی نشده است که [نمونه‌های] آموزش اصولی وی در موضوع دین، فراهم آورده شود. اینکه فردوسی ستایشگر و مدافع دین کهن ایرانیان بوده، به طور کلی

پذیرفته شده و مثلاً "نولدکه" بزرگ اظهار داشته است که هرگاه تفسیری صوری از بسیاری از بیت‌های فردوسی به عمل آوریم، ممکن است او را معاند با اسلام تلقی کنیم.^۷

"به گمان من گریز از این نتیجه‌گیری ممکن نیست که "فردوسی" هنگام سرودن پیشگفتار "شاهنامه" و مباحثه اخلاقی در حضور "بهرام گور" دست کم کتاب "دانا و مینوی خرد" را پیش چشم داشته و بخشهایی از آن را که درخور [حماسه] خویش می‌داشته، تأویل کرده [و در شاهنامه آورده] است."^۸

"فردوسی، خود داستان را در همخوانی با روایات زردشتی از آفرینش کیومرث - نخستین آدم - آغاز می‌کند. چکامه سرا هیچ نمی‌گوید که آفرینش آدمی برای چه بوده است اما از تمامی آنچه آورده روشن است که بخوبی از نظرگاه زردشت آگاه بوده است؛ همان نظرگاهی که بر اساس آن، آفریدگار پاک (اهورامزدا) با آگاهی بر اینکه پیکاری سخت با دارنده بدی (انگره مینو) در پیش دارد، آدمی را آفرید تا هم پیمان و یاور در این پیکار باشد."^۹

"مهل در ص ۶۰-۶۱ از مقدمه خود بر ترجمه فرانسه (چاپ دوم) شاهنامه از سرهافتن نقل می‌کند که افسانه منظومی میان پارسیان به نام "سرگذشت سلطان محمود غزنوی" وجود دارد که در آنجا فردوسی به طرفداری و همفکری زردشتیان معرفی شده است. بدین گونه که چون فردوسی شاهنامه را برای محمود سرود، چنان اسباب حسد همکاران او شد که بر ضد او هم عهد گشته، نزد سلطان فساد کردند که باید پارسیان را مجبور کنی دین اسلام را بپذیرند و این موضوع مایه حدوث کشمکشها شده است. این مطلب که در هیچ مأخذ تاریخی فارسی و عربی اشاره به آن نشده بی‌شک چیزی است که پارسیان هند برای نسبت دادن فردوسی به خود جعل کرده‌اند و بر هیچ اساس استواری برقرار نیست."^{۱۰}

"نولدکه می‌گوید فردوسی، یک میل و علاقه آمیخته به دلدادگی به آن آیین مغانی که هم موافق اصول عقلی و هم به دلخواه اوست دارد ... ولی نوشته نولدکه نیز - به رغم اهمیت نویسنده نامی آن - آنجا که سخن بر سر مذهب فردوسی است (صفحات ۷۳ تا ۸۱) [حماسه ملی ایران] از ساده انگاریها و داوریهای نادقیق و در ظاهر متناقض خالی نیست."^{۱۱}

«همچنین است داوری او [نولدکه] دربارهٔ اسلام فردوسی که از یک سو می‌نویسد: محال نیست که فردوسی به نحو مخصوصی خود را متقاعد کرده و ایمان به بعثت محمد (ص) آورده بود و بیدرنگ می‌افزاید که اصول او [اصول محمد (ص)] از لحاظ اصول محکم دینی کاملاً رضایت‌بخش نبود. یا چنین به نظر می‌رسد که فردوسی نسبت به علی (ع) در واقع تمایل شدید و محبت داشته است و سرانجام هم نتیجه می‌گیرد که در هر حال ما می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که او [فردوسی] هیچ وقت جداً معتقد به یک مذهب نبوده است.»^{۱۲}

همانطور که دیده می‌شود، مطالبی که در زمینه تمایلات زردشتی‌گری فردوسی گفته شده است، یا توسط زردشتیان، یا برخی خاورشناسان غربی و یا کسانی است که به گونه‌ای تحت تأثیر این دو قرار گرفته و نتوانسته‌اند شخصاً در این زمینه بطور اصولی و علمی به تحقیق بپردازند.

اگر نویسنده‌ای زردشتی به دلیل تعصبات دینی خود بکوشد تا از شهرت فردوسی برای تبلیغ مذهب خود سوء استفاده نماید جای تعجبی نیست، اما خوش‌باوری افراد دیگری که صرفاً با خواندن چنین آثاری تحت تأثیر قرار می‌گیرند و نه خود قادر به تحقیق هستند و نه از تحقیقات شاهنامه‌پژوهان اطلاع کافی دارند، سبب پراکنده شدن و انتشار چنین نظریات خلاف واقعی می‌گردد.

از آنجا که بخش مهمی از شاهنامه مصادف با پدیدارشدن دین زردشت به بعد می‌شود، طبیعی است که اصل افسانه‌های قدیمی ایران تحت تأثیر گستردهٔ متون زردشتی قرار گرفته باشد. هرچند فردوسی به عنوان فردی مسلمان و معتقد کوشش کرده است تا آنجا که به اصل داستانها خدشه وارد نشود و امانت را حفظ کرده باشد، رنگ اسلامی به شاهنامه بدهد، اما به هر حال طبیعی است که همانندیهایی - هرچند اندک - از اصل داستانها با برخی مطالب دینی زردشتیان باقی بماند.

بدین ترتیب صرف وجود مشابهتها، یک پژوهشگر بی‌طرف را هیچ‌گاه به تحریف حقایق وادار نخواهد کرد. بویژه اینکه یک بررسی کوتاه نشان می‌دهد آنجا که مطالب از زبان فردوسی

است و مربوط به اصل داستانها نمی‌شود همه بشدت تحت تأثیر قرآن و احادیث معصومین (علیهم السلام) قرار دارد و حتی در بسیاری موارد، ترجمه دقیق آنها به زبان شعر است.

حال اگر کسی به علت نداشتن اطلاعات اسلامی کافی، یا داشتن تعصبات و گرایشهای

عقیدتی مخالف، پا روی حق و انصاف بگذارد، تقصیر فردوسی چیست؟

اصولاً فردوسی در بیان عقاید دینی خویش بسیار رک و صریح و صادق است و بر خلاف روش شاعران صوفی مسلک که در پرده سخن می‌گویند، او با روشنی و آشکاری عقاید خود را بی‌پیرایه می‌گوید. بنابراین دیگر جا ندارد افرادی تلاش کنند تا با تأویلهای دور و دراز در این زمینه به برداشتهای غیرواقعی دست یازند. پس نه تنها فردوسی شیعه بود، بلکه نیز "محمد بن عبدالرزاق بانی جمع‌آوری شاهنامهٔ منثور شیعه بود و روابطی با دیلمیها داشت و جان بر سر این کار نهاد."^{۱۳}

به قول یکی از محققان: "بسیاری از پژوهندگان معاصر که در احوال فردوسی و کتاب شاهنامه پژوهش کرده‌اند، خواسته‌اند که مانند درباریان محمود و آن مذكر طابرائی یا پیشوای طوسی که در داستانها از او یاد شده است، فردوسی را پیرو کیشی جز اسلام قرار دهند، منتهی درباریان محمود و مذكر طابرائی و پیشوای طوسی، گویی بیش از پژوهندگان عصر ما از شاهنامه مطلب می‌فهمیده‌اند و بدین نظر او را رافضی و معتزلی و شیعه و مداح مجوس می‌دانسته‌اند، اما برخی از پژوهندگان معاصر سعی دارند که به هر نحوی او را به آیین زردشتی مربوط سازند. در صورتی که آغاز تا انجام کتاب فردوسی، سطری که دلالت واضح بر این موضوع داشته باشد، وجود ندارد و ناچار خواهند شد که پایهٔ استدلال خود را بر فراز خیال و گمان بگذارند."^{۱۴}

"فردوسی، چنانکه از روی شاهنامه او را می‌شناسیم، از همه شاعران ایران دلیرتر و بی‌پروا تر بوده است. بهترین دلیل این مطلب اظهار تشیع صریح او در مقابل محمود و محروم شدن از آسایش زندگانی است. فردوسی وقتی از محمود رنجید، باز به عراق روی نکرد که به هم‌چشمیهای سیاسی از او نگاهداری کنند، بلکه به طبرستان رفت که بار دیگر به محمود

بفهماند که او شیعه معتزلی است. فردوسی اگر تمایلی به زردشت و زردشتیگری داشت بی‌شک مانند تمایل خود به تشیع اظهار می‌نمود و از هیچ‌کس پروا نمی‌کرد، یا اینکه در هجوتنامه به جای اینکه سنگ تشیع به سینه بزند، بیتی چند که دلالت بر زردشتی بودن او داشته باشد، می‌سرود.^{۱۵}

“آنچه در مقدمه کتاب شاهنامه و آغاز برخی از داستانهای شاهنامه در بیان توحید می‌آورد، نشان می‌دهد که فردوسی موحد بوده است و خدای یگانه را آفریننده خوب و بد می‌داند نه آنکه یزدان و اهریمن را با هم باعث خیر و شر عالم بداند.”^{۱۶}

“در تمام منظومه وی با اینکه دورانهای باستان را رقم می‌زند و با اینکه فضای اندیشه و پرداخت داستانهای افسانه‌ای گاه بر آیین و فلسفه زردشتی مبتنی است، حتی یک مورد نیز جز بر مرام بینش سره توحیدی در آن نمی‌یابیم. حتی یک مصراع بر مذاق ثنویت و دوالیسم زرتشتی در شاهنامه وی پیدا نمی‌کنیم.”^{۱۷}

“فردوسی نسبت به زردشت و کیش زردشتی علاقه مخصوصی نداشته والا چگونه راضی می‌شد که از زبان ارجاسب بگوید: “بیامد یکی دیو مردم فریب”، یا آنکه او را “پیر جادو” و “فرینده” و “اهریمن” بخواند بویژه در این بیت فوق‌العاده زندگی موجود است:

به جز زرق چیزی ندارد به مشت بس است آنکه گوید منم زردهشت^{۱۸}

“فردوسی به طور مستقل از هیچ دینی بجز دین اسلام در شاهنامه سخن نیاورده است. در دیباچه کتاب و آغاز و انجام داستانها تنها به شیوه مسلمانی از خدا و پیغمبر و یاران او توصیف می‌کند ... با وجودی که موضوع کتاب مقتضی آن بوده که از پیدایش زردشت فصلی بزرگ یاد کند، ابداً به گزارش زندگانی و چگونگی پیشرفت آیین او یا اصلاحاتی که در زمان ساسانیان به کیش زردشتی راه یافت اشاره‌ای نمی‌کند. داستان ظهور زردشت که در شاهنامه موجود است، داخل گشتاسب نامه دقیقی است.”^{۱۹}

“فردوسی زردشت را مانند بسیاری از مردم زمان خود پیغمبر مرسل نمی‌شناخته بنابراین نمی‌خواسته است کسی را که به پیامبری قبول ندارد در مقام نبوت بستاید. از این رو تدبیری

اندیشیده که هم داستان ناقص و ناتمام نماند و هم از زردشت در مقام پیغمبری ستایش و مدح نکرده باشد، نقشه‌ای طرح کرده و پای دقیقی را به میان داستان کشیده و به یک تیر چندین نشان زده است ... و از اینکه دقیقی را در بیداری و میدان سخن شاهنامه کوبیده مطلبی را برای ما روشن نموده است که فردوسی از دقیقی و کیش او خوشش نمی‌آمده، بلکه با سرودن نامه خسروانی جنبه کشورداری و سیاسی پادشاهان ایران را ستایش کرده است نه کیش زردشتی و آیین بهی آنان را ... فردوسی نخستین کسی است که اسلام را از عرب مجزا کرده و به پرونده آنها جداجدا رسیدگی کرده است.^{۲۰}

همچنین وی: "در نظم داستان کشته شدن لهراسب که خود در دنبال "گشتاسب‌نامه" دقیقی افزوده است، با وجودی که لهراسب و زردشت در یک موقع کشته شده‌اند ابداً اشاره‌ای به پایان دوره زندگی زردشت نمی‌کند."^{۲۱}

شادروان محیط طباطبایی اشاره‌ای دارد به خرده گرفتن و تعریض فردوسی بر دین زردشتی بهرام بنابر ترجمه عربی بنداری از شاهنامه که: "... آیا نمی‌نگری که نام بهرام با وجود گذشت روزگار در همه کشورها میان خرد و کلان بر جا مانده، با وجود آنکه او از حیث کیش بر روش استوار و راه درستی پویا نبود، بلکه برای این بود که سایه داد بر سر مردم گسترده بود..."^{۲۲}

"در شاهنامه بر خلاف متون زردشتی و روایاتی که مستقیم و غیرمستقیم به این متون برمی‌گردند، گیومرث نخستین شاه است و نه نخستین انسان."^{۲۳}

"تضاد چهره او [گشتاسب] در شاهنامه با متون دینی زردشتی حیرت‌انگیز است و این دو در دو قطب مقابل قرار دارند. در یادگار زیران همچون یشتها و دیگر متون دینی پادشاه ستوده‌ای است و بسی صفات خوب به او نسبت داده شده است؛ از قبیل مؤمن، فداکار، درستکار، مدیر و مدبر، باعاطفه و ... در این متون از وقایعی که چهره منفی به او می‌دهد مثل بندکردن اسفندیار، رفتن او به آن میهمانی عجیب و غریب دوساله در زابلستان و غیر اینها خبری نیست، تا چه رسد به کشتن دادن قهرمان دین زردشتی، اسفندیار، برای حفظ حکومت

سپنجی و این جهانی ... فردوسی از قدم اول ما را با مردی خودکامه و قلدرمآب مواجه می‌کند.^{۲۴}

"بدنامترین شهریار ایرانی شاهنامه، گشتاسب است ... گذشته از دنیاپرستی و پیمان‌شکنی، عیبهای دیگری هم در شاهنامه به گشتاسب نسبت داده شده است؛ از جمله لابلایگری، کشور را بی‌سرپرست می‌گذارد و به زابلستان می‌رود و دوسالی میهمان رستم می‌شود و در همین زمان است که تورانیها به ایران حمله می‌کنند و پدر پیرش را می‌کشند و دخترانش را به اسارت می‌برند و شهر را غارت می‌کنند ... حق ناشناسی ... سبکسری و دهن بینی ... بی‌آزرمی ... حرص مال ... سنگدلی ... حسد [از عیبهای دیگر اوست] ... تا قبل از ظهور زردشت باجگزار تورانیهاست ... هرکس به مطالعه وضع گشتاسب پردازد، از اختلافی که بین روایت ملی و روایت دینی درباره او می‌بیند، دستخوش حیرت می‌شود ... و این گشتاسب شاهنامه در روایت دینی همان کسی است که زردشت پیامبر در زمان او ظهور کرده و او پشتیبان و گسترنده دین او قرار گرفته و زردشت، او را "فرزند" خطاب کرده و در اوستا یک یشت به او تخصیص داده شده (ویشتاسب یشت) ... و زردشت او و خانواده‌اش را دعا می‌کند و می‌گوید: "زندگی تو دراز باد، نکو باد، بلند پایه باد" و از اهورامزدا می‌خواهد که سایه او بر سر همه طبقات و جوامع گسترده باشد ... و او را "گشتاسب مقدس" و پاک می‌خواند ... کسی که در روایت دینی بهترین شاهان خوانده شده ... [به هر حال] داستان رستم و اسفندیار، در کنه خود، داستانی ضد زردشتی است، به این دلیل که در آن بار گناه بر دوش کسی نهاده می‌شود که گسترنده دین است. پس خواه ناخواه این سؤال مطرح می‌شده است که چه اعتبار بر دینی است که محتشم‌ترین معتقد آن یک پادشاه نیرنگ باز فرزندش باشد؟ ... به نظر می‌رسد که داستان از تخیل کسانی مایه گرفته است که تمایلات ضد زردشتی داشته‌اند ...^{۲۵}

"فردوسی از همان آغاز پادشاهی لهراسب گشتاسب را با چهره‌ای منفی معرفی می‌کند ... اما برعکس وقتی به نظم دقیقی می‌رسیم چهره او را بدون عیب بارز و حتی با همان قداستی می‌بینیم که در متون زردشتی به او نسبت داده شده، حتی بار گناه زندانی کردن اسفندیار به

گردن گرزم افتاده، در حالی که در سخن فردوسی اسفندیار بارها پدر را مقصّر اصلی می‌داند. ... چنین است آغاز کار او از طلب کردن میراث پدر قبل از مرگ، قهرکردن و به بیگانگانی چون پادشاه هند پناه بردن (ج ۱۱/۶) و حتی راه به سوی دشمنی چون قیصر روم کج کردن (ص ۱۵)، با تحمّل دشواریهای سفری ماجراجویانه و خفت‌هایی همچون به عجز و لابه از ساربان قیصر درخواست شتران کاروانی کردن (ب ۱۷۰-۱۷۵)، خود را به عنوان فردی قلدر و قداره بند و در عین حال دلیر برای دفع شرّ اژدها و گرگ و غیره در خدمت قیصر قرار دادن و جز اینها (برای اطلاع بیشتر درباره او و تفاوت چهره وی در شاهنامه و متون پهلوی بنگرید به ذیل نام او در بخش "اشخاص شاهنامه"). اما در بخش دقیقی فردی است مؤمن، پاک و درست‌کردار، کمر بسته دین زردشت، ایشارگر، بی هیچ مایه‌ای از جبن و ناجوانمردی و ... جالب این است که منبع هر دو شاعر در مورد گشتاسب یکی و به اقوی احتمال همان شاهنامه ابومنصوری بوده است!^{۲۶}

گشتاسب شاهنامه، با وجود اینکه جاماسب به او گفته است که اسفندیار به دست رستم کشته خواهد شد، او را به دم تیغ می‌فرستد تا تحت شاهی را از او نگیرد. اسفندیار هم ماجرا را می‌داند که می‌گوید:

دریغ آیدت جای شاهی همی مرا از جهان دور خواهی همی
(ج ۶، ص ۲۲۰)

گشتاسب حتی مورد سرزنش دختران و درباریان خویش است. پس از کشته شدن اسفندیار:

بزرگان ایران گرفتند خشم ز آزرم گشتاسب شستند چشم
بآواز گفتند کای شوربخت چو اسفندیاری تو از بهر تخت
بزابل فرستی بکشتن دهی تو برگاه تاج مهی بر نهی
سرت را ز تاج کیان شرم باد برفتن پی اخترت نرم باد ...
(ج ۶، ص ۳۱۴)



”برای اینکه شبهه و شائبه تصادفی بودن بکلی از میان برخیزد عرض می‌کنیم که قضیه نه تنها در مورد گشتاسب بلکه در باب دو شخص دیگر یعنی اسفندیار و جاماسب نیز صادق است و در روایت فردوسی این دو شخص زردشتی نیز برخی خصوصیات منفی دارند که در نظم دقیقی مشهود نیست.“^{۲۷} در حالی که دقیقی آن همه از اسفندیار تعریف می‌کند که برای دین زردشت چقدر جانفشانی نمود، فردوسی به هنگامی که سپاه توران شکست خورده و زینهار می‌خواهند درباره‌ی وی می‌گوید:

سپهدار خونریز و بیداد بود سپاهش به بیدادگر شاه بود
کسی را نداد از یلان زینهار بکشتند زان خستگان بی‌شمار
(ج ۶، ص ۲۰۸)

در شاهنامه سمبل دین‌داری و کمک به زردشت گشتاسب و اسفندیار است. با این حال فردوسی از خونریزیها و کینه توزی اسفندیار چنان می‌گوید که گشتاسب هم او را نهی می‌کند:

مبادا تو را پیشه خون ریختن نه بی‌کینه با مهتر آویختن
بکین برادرت بد سی و هشت از اندازه خون ریختن درگذشت
(ج ۶، ص ۲۱۱)

بنابراین: ”شخصیت اسفندیار شخصیتی بکلی منفی است. خود فردوسی نیز با به کار بردن تعبیر ”خودکامه جنگی“ درباره‌ی اسفندیار بر منفی بودن شخصیت او گواهی داده است.“^{۲۸} ”آقای قریب [دکتر مهدی قریب] از دید نقد ادبی و کاوش در مفهوم تراژدی به این نتیجه رسیده است که داستان رستم و اسفندیار تراژدی نیست، نبردی است که خط تمیز حقیقت و باطل در آن کاملاً مشخص و معین است“ و به دنبال این مطلب اسفندیار را بدرستی ”مردی کوردل و شیفته قدرت و پادشاهی“ می‌نامد که ”آلت دست پادشاهی تبهکار و ستم‌پیشه است.“^{۲۹} اما برعکس، قاتل اسفندیار - رستم - در شاهنامه چهره‌ای خوشنام است. ”در داستان

رستم و اسفندیار هم فردوسی کاملاً مطابق عقیده موبدان رفتار نکرده و رستم را دوزخی جلوه نداده است.^{۳۰}

در مورد جاماسب بیدخش، داماد زردشت، گفتنی است که او نیز همچون گشتاسپ و اسفندیار در اوستا چهره‌ای مقدّس و منزّه دارد اما در این داستان در مجموع، تپیی منفی است. او ظاهراً دو دوزه بازی می‌کند چه در عین خدمت به گشتاسپ، در دیدار با اسفندیار او را به پادشاهی می‌رساند، ... و چنانکه داستان گواهی می‌دهد شریک دسایس و مباشر گشتاسپ در قتل شهزاده مقتدر است.^{۳۱}

با توجه به زمینه ضد زردشتی داستان بیهوده نیست که جاماسب مقدّس در شاهنامه در شمار جادوگران و کاهنان توطئه‌گر عهد باستان دانسته شده است. شغل کهنات در تاریخ به مرور از جادوگران و شمنان به طبقه دینی انتقال می‌یابد، جالب توجه است که در شاهنامه این طبقه دوباره با همان ویژگی قدیم خود ظاهر و شناخته شده است.

گفتنی است که کهنات که با چیرگی مسلمانان بر طبق احکام اسلام منع شد در عصر ساسانی رواج فراوان داشته و از ابزار قدرت یابی موبدان بوده است. پشتون پس از پدر، جاماسب را در این واقعه متهم می‌شمارد:

بگفت این و رخ سوی جاماسب کرد که ای شوم بدکیش و بدزاد مرد
ز گیتی ندانی سخن جز دروغ به کژی گرفتی ز هرکس فروغ
میان کیان دشمنی افگنی همی این بدان آن بدین برزنی
ندانی همی جز بد آموختن گسستن ز نیکی بدی توختن
یکی کشت کردی تو اندر جهان که کس ندرود آشکار و نهان
بزرگی به گفتار تو کشته شد که روز بزرگان همه گشته شد
تو آموختی شاه را راه کژ ایا پیر بی راه و کوتاه و کژ
تو گفتی که هوش یل اسفندیار بود بر کف رستم نامدار

با توجه به انصاف و صداقت پشوتن، داوری او را در باب جاماسپ باید معتبر دانست.^{۳۲}

از چهره‌های دیگر شاهنامه، که با توجه به متون زردشتی، شخصیتی متفاوت از او ترسیم شده کیکاوس است. "کیکاوس از بسیاری جهات، چهره‌ای منحصر به فرد است. با اینکه در اوستا پادشاهی بس مقتدر شناسانده شده در شاهنامه ضعیفها و جنبه‌های مضحک متعددی دارد. داوری فردوسی درباره او از همان مقدمه پادشاهی او آشکار است: کاوس شاخ بدی است رسته از بیخ نیک."^{۳۳}

شخصیت منفی دیگر شاهنامه "طوس" است: "چهره او نیز در روایات دینی و ملی با هم متفاوت است و در حالی که در متون زردشتی یکی از جاودانان به شمار رفته در شاهنامه به همه چیز شبیه است جز یکی از جاودانان."^{۳۴}

"در آبان یشت ۹۳، کارزارهای توس در چیرگی بر "پسران دلیر ویسه" یعنی پیران و هومان" به نحو والایی ستوده شده است. در همین یشت، توس با عنوانهای "پهلوان جنگاور" و "براندازه هزارها ده‌هزارها" "ده‌هزارها صد‌هزارها از تورانیان" مشخص گردیده است. هموست که بر پسران دلیر ویسه غلبه می‌کند و سالار "نوذریان تیزتک" است که گروه بزرگ سلحشوران هم‌اورد تورانیان بودند. با این همه، این پهلوان مقتدر اوستا، در حماسه [شاهنامه] به صورت پهلوانی بی‌نهایت پرخاشگر و تندخو و سپاهسالاری کاملاً درمانده مجسم شده است که دو لشکرکشی به فرماندهی وی به شکست می‌انجامد.^{۳۵} شاهنامه به بدگویی مفصلی از او از زبان کیخسرو می‌پردازد و می‌گوید:

برزم اندرون نیز خواب آیدش چو بی می نشیند شتاب آیدش

(ج ۴، ص ۸۸)

و از قول بهرام نیز از او انتقاد می‌کند که:

ولیکن سپهبد خردمند نیست سر و مغز او از در پند نیست

(ج ۴، ص ۴۷)

از نمونه‌های دیگر برای مقایسه در این زمینه "سودابه" است. "همچنین از شهبانو "سودابه" و اشتیاق او به ناپسری‌اش "سیاوش" نه در "یشتها" و نه در "نوشته‌های پهلوانی" سخنی به میان آمده است.^{۳۶}

از آنجا که ممکن است سخن به درازا بکشد تنها به نمونه‌ای دیگر یعنی خسرو پرویز، شاه زردشتی ساسانی، در اینجا اشاره می‌کنیم. "مگر او نبود که در برابر نامه دعوت حضرت محمد (ع) واکنشی چنان مغرورانه و تحقیرآمیز نشان داد؟ باری فردوسی شرح می‌دهد که چگونه خسرو بویژه در آخر عمر به بیدادگری روی نهاد و "از ایران و توران برآورد گرد" (۲۳۸-۳۴۱۱ به بعد)؛ مردم همگی او را نفرین می‌کنند؛ هرکسی از گوشه‌ای سر به عصیان برمی‌دارد؛ رومیان به ایران لشکر می‌کشند و تاراجها و ویرانگریها و ... و سرانجام وی به دست پسر و شورشیان گرفتار و به دست غلامی کشته می‌شود.^{۳۷}

بنابراین، چنانچه با دقت و بدون پیشداوری و گرایشهای خاص فکری، شاهنامه را مورد مطالعه قرار دهیم، از یک طرف بی‌علاقگی و حتی دیدگاه پر از سرزنش فردوسی نسبت به دین زردشت و حامیان آن آشکارا دیده می‌شود، و از سوی دیگر آنچه او در مقدمه و سرآغاز اثر شکوهمند خویش - و حتی در هرجایی از شاهنامه که مناسبت داشته است - درباره اعتقادات راسخ خود نسبت به یگانگی خداوند، پیامبری رسول اکرم (ص)، شیفتگی و مودت خالصانه‌اش به حضرت علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) و لزوم تمسک به این شجره طیبه و برترین برگزیدگان خداوند، بیان می‌دارد، جای هیچ شک و تردیدی را نسبت به مسلمانی و تشیع فردوسی باقی نمی‌گذارد. او با صراحت اعلام می‌دارد که:

ترا دانش و دین رهاند درست در رستگاری ببايدت جست
و گر دل نخواهی که باشد نژند نخواهی که دائم بوی مستمند
بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی

چه گفت آن خدوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم، علیم درست درست این سخن قول پیغمبرست
گواهی دهم کاین سخنها ز اوست تو گوئی دو گوشم پر آواز اوست
منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پای وصی^{۳۸}
اگر چشم داری به دیگر سرای بنزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
دلت گر براه خطا مایلست ترا دشمن اندر جهان خود دلست
نباشد جز از بی پدر دشمنش که یزدان بآتش بسوزد تنش
هر آنکس که در جانش بغض علیست از او زارتر در جهان زار کیست
نگر تا نداری بیازی جهان نه برگردی از نیک پی همرهان^{۳۹}

چه شگفت است بی انصافی آنان که تلاش کرده‌اند با وارونه جلوه دادن واقعیات، از
شهرت عالمگیر شاهنامه در جهات اهداف و عقاید خویش سوء استفاده کنند، و با همنوایی با
آن مذکر بیسواد طابرائی، فردوسی را ناجوانمردانه ملاح مجوس، یا حتی متمایل به
زردشتی‌گری معرفی نمایند!



پی‌نوشتها

۱. نمیرم از این پس که من زنده‌ام، ص ۴۷.
۲. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۲۶.
۳. دهباشی، فردوسی و شاهنامه، ص ۲۸۴.
۴. همان، ص ۳۷۸.
۵. فردوسی و سروده‌هایش، ص ۲۲.
۶. با نگاه فردوسی، ص ۲۳۰ (نقل به اختصار).
۷. پژوهشهایی در شاهنامه، ص ۳.
۸. همان، ص ۲۵.
۹. فردوسی و سروده‌هایش، ص ۵۸-۵۹.
۱۰. محیط طباطبایی، فردوسی و شاهنامه، ص ۶۶-۶۵.
۱۱. با نگاه فردوسی، ص ۲۲۸.
۱۲. همان، ص ۲۲۹.
۱۳. چشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۱۸.
۱۴. محیط طباطبایی، فردوسی و شاهنامه، ص ۶۸.
۱۵. همان، ص ۶۸.
۱۶. همان، ص ۶۷.
۱۷. شاعر افلاکی، ص ۳۰.

۱۸. محیط طباطبایی، فردوسی و شاهنامه، ص ۶۵.
۱۹. همان، ص ۴۳.
۲۰. سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی درباره شاهنامه فردوسی، ص ۲۱-۲۲.
۲۱. محیط طباطبایی، فردوسی و شاهنامه، ص ۶۶.
۲۲. همان، ص ۳۱۳.
۲۳. گلرنج های کهن، ص ۹۹.
۲۴. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۳۳۲-۳۳۳.
۲۵. داستان داستانها، ۶۷-۶۰.
۲۶. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۱۲۵.
۲۷. همان، ص ۱۲۶.
۲۸. با نگاه فردوسی، ص ۲۱۸.
۲۹. همان، ص ۲۱۹.
۳۰. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۱۲۴.
۳۱. همان، ص ۳۸۸.
۳۲. همان، ص ۳۸۹.
۳۳. همان، ص ۲۵۷.
۳۴. همان، ص ۲۶۱.
۳۵. پژوهشهایی در شاهنامه، ص ۱۲۶.
۳۶. همان، ص ۱۳۵.
۳۷. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۱۷۰.
۳۸. به کاربردن لفظ "وصی" در مورد حضرت علی علیه السلام، به تنهایی دلیل اعتقادات شیعی فردوسی است. یعنی او به حقیقت تاریخی "وصایت" اعتقاد دارد و نه "خلافت".
۳۹. شاهنامه، ص ۲۰-۱۸ (نقل به اختصار)



منابع و مأخذ

۱. پرهام، باقر، با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲. کوورجی کویاجی، جهانگیر، پژوهشهایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، تهران: زنده رود، ۱۳۷۱.
۳. اسلامی ندوشن، محمد علی، داستان داستان‌ها، رستم و اسفندیار در شاهنامه، تهران، نشر آثار، ۱۳۷۶.
۴. حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۵. سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰.
۶. ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی؛ مجموعه نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آنها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

۷. امیر فجر، میثاق، شاعر افلاکی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵.
۸. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، مسکو: دانش، ۱۹۷۱.
۹. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، متن انتقادی از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۳.
۱۰. برتلس، یوگنی ادوارد ویچ، فردوسی و سروده‌هایش، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند، ۱۳۷۰.
۱۱. دهباشی، علی، گردآورنده، فردوسی و شاهنامه؛ مجموعه مقالات، تهران: مدبر، ۱۳۷۰.
۱۲. محیط طباطبایی، محمد، فردوسی و شاهنامه؛ مجموعه مقالات، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۳. خالقی مطلق، جلال، گل‌رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۱۴. ستوده، غلامرضا، گردآورنده، نمیرم از این پس که من زنده‌ام؛ مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (هزاره تدوین شاهنامه)، دی ماه ۱۳۶۹ - دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

